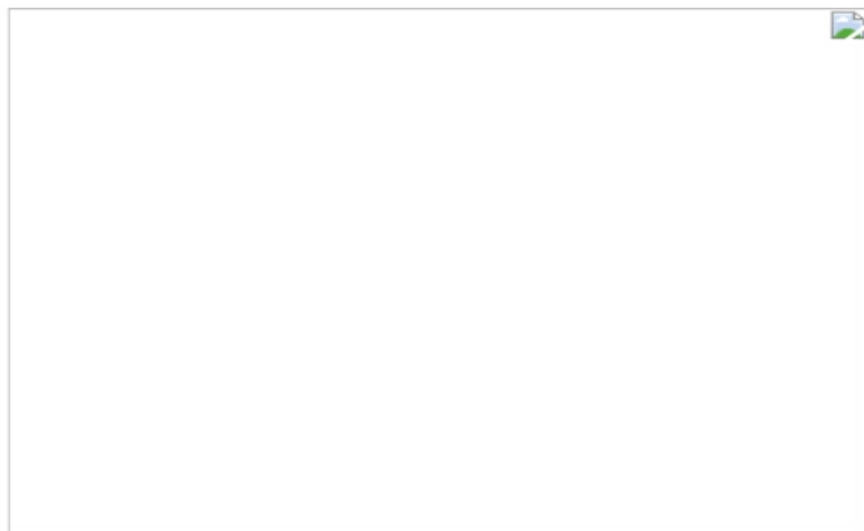


نویسنده: میترا لبافی - ۱۳۸۸/۵/۳۱



روزی که برای مصاحبه با دکتر سید بزرگ محمودی رفتم، می دانستم او شخصیت اصلی فیلم بدون دخترم هرگز است. یکبار مصاحبه ای از او در تلویزیون دیده بودم. همان وقتها که تب فیلم داغ بود. اما ماجرای فیلم که گذشت رسانه ها هم دکتر محمودی را به تاریخ سپردند.

چهره او آن روز خیلی شکسته تر از تصویری بود که موقع نوجوانی ام در تلویزیون دیده بودم. دکتر محمودی، که به خاطر همسرآمریکایی اش، تمام تعلقاتش را از دست داده بود، تک و تنها در گوشه آپارتمانش در اکباتان زندگی می کرد.

می گفت: دوست دارد مهتاب را ببیند ولی بتی کاری کرده که مهتاب حتی یکبار هم به او زنگ نزده است.



تصویر بان محمودی زمانی که در تهران بود و تصویر خود دکتر محمودی که حدود ۱۰ سال پیش از او گرفته شده است.

دکتر محمودی مظلومترین آدمی بود که در زندگی ام دیده بودم. نمی دانم بانی محمودی با دکترای افتخاری اش که به افتخار له کردن یک مرد نصیبش شده بود چه می کند.



اما میدانم دکتر محمودی بعد از این ازدواج نافرجام و جدایی از دخترش هرگز ازدواج نکرد و عروسک ها و تمام لباسهای مهتاب را همانطور دست نخورده در اتاقش گذاشته بود به این امید که همانطور که مهتاب ناگهانی و بیخبر رفت، ناگهانی و بیخبر برگردد...



بیماری کلیه داشت و پاها و صورتش ورم کرده بود. در طول گزارش مدام چشمانش از اشک پر و خالی میشد. چند ماه بعد از آن گزارش هم مریض شد و در بیمارستان بستری شد. هر چند که بعد مرخص شد ولی زندگی اش در نوسان جسم و روحش می گذشت.

دکتر محمودی بعد از آن گزارش، با من خدا حافظی نکرد. من هم سوژه ام را از یاد نبردم. و هزار چندگاهی

جویای حالش بودم.

و سرانجام، دکتر محمودی امروز رفت. خبرساده بود اما مرا به شدت متاثر کرد. بخصوص اینکه تا آخر عمر چشم انتظار دیدار دخترش بود. دکتر محمودی، یک قربانی سیاست بود.

و من حس می کنم روز خبرنگار دیگر کسی نیست که وقتی دلم از زمین و زمان خون است با تبریک مهربانانه اش خوشحالم کند.

رفت تا لب هیچ

و پشت حوصله نورها دراز کشید

و ما برای خوردن یک سیب چقدر تنها ماندیم.

موضوعات مرتبط: جنایات علیه مسلمانان، نقض آزادی بیان، نقض حقوق بشر، نقض قوانین بین المللی، تروریسم دولتی، تروریسم رسانه ای، مفاسد و کاستی‌ها در غرب

